

## \* نگاهی بروابط ایران و هند از قدیمترین ازمینه تاریخ

فرهنگ و تمدن قومی ما که دوره آن از آغاز تاریخ ایران شروع می شود و تا پایان شاهنشاهی ساسانیان کشیده می شود ، بقولی شش هزار سال و بقول دیگر بیش از سه هزار سال گردش زمانه بر آن گذشته است و ما نیز امروز متجاوز از هزار و سیصد سال از آن بدور مانده ایم — هیچ چیز آنطور که باید و شاید بحال خود باقی نمانده و یادآوری آن گذشته ها ، با نبودن مدرک کافی ، کار چندان آسانی نیست ، زیرا بر این سرزمین روزهای خوش و ناخوش فراوان رفته است . مانند دست یافتن تازیان و یورش اقوام بیگانه دیگر چون مغول و تاتار و غیره .

آنچه داشتیم یا بر اثر این تهاجم ها ، مقداری از آنها از بین رفتند و یا اینکه رنگ و روی دیگر بخود گرفته اند . اما باز هم در تمام شئون زندگانی ایرانی آثار و علائم ایران کهن آشکار است . یکی از آثار تمدن و فرهنگ ایران باستان ، در دنیای قدیم ، نفوذ آیین مزدیسنا در دین های بزرگ آن دوران مانند یهود و مسیح است .

ایران کهن روزی مشعلدار فرهنگ و تمدن شرق و غرب جهان بود و در انتشار تمدن سهمی به سزا داشته است و یکی از عوامل مهم تمدن گیتی بشمار است .

اگر چه صدها گزند باین سرزمین رسید ، که حتی یکی از آن بلا یا کافی بود بر ملتی دیگر وارد شود و آن ملت را از صفحه گیتی معدوم نماید ، اما این ملت چون کوهی استوار با برجا ماند و خواهد ماند .

---

\* این نوشته متن گفتاری است که بمناسبت هفته ایران باستان در رادیو اصفهان پخش شده و با تغییراتی برای چاپ از طرف نویسنده به مجله وحید سپرده شده است . هفته ایران باستان همه ساله در نیمه اول اردیبهشت ماه برگزار میشود . گردانندگان آن گویی با مطبوعات بیگانه اند زیرا جز یکی از مدیران مطبوعات که عصای صدرنشینی را بدست میگیرد دیگری در این محفل محتشم ولی محرمانه راهی ندارد .

در میان ملت‌های قدیم جهان کمتر ملتی مانند ایرانیان دارای سابقه ممتد ادبی و هنری دل‌انگیز به لهجه‌ها و زبانهای گوناگون است. از کهن‌ترین اثر ادبی ایران یعنی گاتاها، تا جدیدترین آثار دل‌نشین فارسی، همه جا و همیشه پرتوروح خلاق و آفریننده و اندیشه نابناک نژاد ایرانی آشکار است. در یادگارهای کتبی و نوشته‌ها و منظومه‌هایی که از حدود ده هزار سال پیش از مسیح تا امروز که نزدیک بدو هزار سال بعد از میلاد است، بزبان‌های اوستا، فارسی باستان، پهلوی شمالی و پهلوی جنوبی و سغدی و طبری و کردی و فارسی دری سخن رفته است. تأثیر ادبیات کهن، نه فقط در منظومه‌هایی چون شاهنامه و گرشاسب‌نامه و برزوانه و سام‌نامه و غیره دیده می‌شود بلکه در آثار منثوری چون قابوس‌نامه و سیاست‌نامه و جاویدان خرد و جزاین‌ها نیز آشکار است و نبایستی جز این باشد زیرا سرزمین کنونی ایران ما پارهایست از ایران زمین بزرگ و نژاد و زبان ما نیز همسان است که در چند هزار سال پیش بوده است. آنچه در این مرز و بوم داریم هیچ کدام نوزاد نیست.

زندگی و طرز تفکر ما، همانند نژاد و زبان ما، دنباله زندگی و اندیشه و زبان مردمانی است که از نیاکان ما بوده‌اند. هنوز مردمان ایران علائم مشخصه آریائی خود را حفظ نمودند.

انجمن فرهنگ ایران باستان، کوشش بر این دارد که درباره آداب و رسوم و لهجه‌های گوناگون ایران جستجو و بررسی نماید. بهمین منظور هر سال موضوع خاصی را برمیکزیند چون امسال که موضوع روابط ایران با شبه‌قاره انتخاب شده است. درباره روابط ایران و هند سخن بسیار رفته و از جنبه‌های مختلف سیاسی، ادبی، اقتصادی، فرهنگی، هنری بحث‌های فراوان شده است ولی هرچه در این زمینه گفته بشود هنوز حق مطلب ادا نشده است و بقول مولوی انسان باید با دهان و زبانی دیگر باشد تا بتواند وصف آن رشک‌ملک را بیان کند.

ایرانیها و هندیها از یک نژادند که زمانی در یک سرزمین زندگی می‌کرده و بیک زبان سخن می‌گفتند و اعتقادات مذهبی یکسان داشتند. از تاریخ دقیق این مهاجرت و جدائی چیزی عرض نمی‌کنم و فقط همین قدر عرض مینمایم که این مهاجرت در زمانهای بسیار دور که بین ۲۵ و ۲۰ سده پیش از میلاد مسیح باشد اتفاق افتاده است. انگیزه این مهاجرت را ازدیاد نسل و کمبود جا و نبودن چراگاه کافی برای حشم و یا تغییر ناکهانی آب و هوا و یا هجوم اقوام دیگر بر آنها. برخی علل مهاجرت را مجموعاً از این‌ها بعضی یکی از آن عللها دانستند. این دو برادر یکی بسوی هند و دیگری بجانب ایران روانمی‌شود.

آنکه بسوی هند می‌رود با اقوام بومی آن سرزمین یعنی دراویدها روبرو می‌شود. هنوز هم چند میلیون از این مردم با دینی جداگانه و زبانی جداگانه و خطی جداگانه هستند و در سرزمین هندوستان بسر می‌برند. از حیث قیافه نیز از سایر مردم هندوستان مشخص و جدا هستند. دوزبان این مردم دارای ادبیات و شعر و فرهنگ غنی است که تلگو و *TELEGOU* و تامیل *TAMIL* خوانده می‌شود. غیر از این دوزبان به هیچ زبان دیگر نیز گفتگو نمی‌نمایند و نمی‌نویسند. باید برای اطلاع حضار محترم عرض نمایم که در بعضی از دانشگاه‌های هند از جمله دانشگاه بمبئی برخی از زبانهای دراویدها رسمیت دارد بدین معنی که دانشجوی می‌تواند پایان‌نامه تحصیلی خود را بیکی از آن زبان‌ها بنویسد همانطور که می‌تواند باغلب زبانهای اروپائی و نیز عربی و فارسی رساله خود را تنظیم نماید. اما برادر دیگر که سرزمین ایران مهاجرت نمود نام ایران را که در زبانهای قدیم بصورت *AIRYANA VAEJA & ERANVEJ* است برای این سرزمین انتخاب کرد. این برادر پس از ورود، با اقوام مختلفی مانند کاسی‌ها و تیورها و غیره روبرو می‌شود، اما مثل اینکه زوروش زیادتر است و آنها را پس می‌زند و جایشان را می‌گیرد از این اقوام امروز اطلاعات زیادی نداریم.

پس از مدتی سکونت و جدائی یکی در هندوستان به تنظیم وداها (چهارودا) مانند ریک ودا - سامودا - یاجورودا - آثروودا موجودند (اقدام مینماید و دیگری در ایران گاتاها را بوجود می‌آورد. اولی بزبان سنسکریت و دیگری بزبان اوستا سروده می‌شود. همه میدانیم که زبان اوستا و زبان وداها از ریشه هند و آریائی بوجود آمده‌اند. از همین جهت است و جای شگفت هم نیست که فهم یکی با دانستن دیگری آسان گشته‌است. وجوه اشتراک فراوان در این دوزبان موجود است که فقط بذکر چند مثال اکتفا می‌شود: بسیاری از اسم‌های خاص و افعال این دو زبان یکی است و صورت صرف و نحو آنها نیز یکسان است - برای روشن شدن این مطلب بذکر چند مثال اکتفا می‌شود. اهورادر زبان اوستا بصورت اسورا در وداها آمده‌است و یا گیاه معروف هوم *Ioma* بصورت *Soma*: بر سنسکریت بکار برده می‌شود. یا واژه خستر *XSHATHRA* در اوستایی که در سنسکریت *KSHATRA* کشترا و در فارسی شهر شده‌است. یا کلمه *Mithra* اوستائی که در سنسکریت میترا *MITRA* و در فارسی مهر است. در امر مذهب نیز مشابهاتی بچشم می‌خورد مثلاً "ورونا" *VARUNA* و در سنسکریت خالق عالم حافظ و نگهبان کیهان فرمانروای بی‌همتا - از گذشته و حال آینده آگاه است و مراقب جهان است. گناهان بشر را می‌بیند و در باره او قضاوت می‌کند و بعلت محبتی که به بنسندگان دارد بخشاینده است. این صفات کم و بیش درباره اهورا صادق است. بگذارید زیاد در باره

دوران خیلی دور تأمل نکنیم . در کتاب تاریخ هخامنشیان که بر سینه کوهها منقوش است میگوید : یک سوم از طلائی که بخزان شاهنشاهی ایران میرسید از کشور هندوستان بود . دیگر آنکه هندیهای سپیدپوش در ارتش خشایارشا خدمت کرده و در میدانهای جنگ ماراتین بر علیه یونانیان جنگیده‌اند .

آشوکا ، امپراطور بزرگ هند ، از سلسله موریان ، در قرن سوم قبل از میلاد مسیح — گروههای مذهبی بودائی خود را بمنظور تبلیغ صلح از طریق افغانستان و سوریه و مصر اعزام داشت .

کنتیمههایی در این زمینه در افغانستان کشف شده است . اما آشوکا ، روش تعلیمات بودا را از طریق ایجاد کتیبهها و کنده‌گری نمودن آنها بر سینه کوهها ، تقلیدی از داریوش بزرگ است . مذهب بودائی ، بعد از آشوکا ، بر اثر کوشش پادشاهان سلسله کوشانی ، در قلمرو سلطنت ایشان که خراسان نیز جزئی از آن بود ، بناحیه غربی ایران راه یافت . در قرن هفتم میلادی که یکی از زاینترین چینیی ، از آن سوی گذشته است ، معابد و

صومعههای بسیار در نقاط مختلف مشاهده نموده و میگوید در شهر بامیان — یکی از مراکز مهم جاده ابریشم که از ایران می‌گذشت — مجسمههایی عظیم از بودا بزرگی ۱۳۵ و ۱۷۰

فوت مشاهده کرده است . افسانه بودائی بنام بودها چرتیا *BUDIJA - CHARTIA*

که در اصل سنسکریت بوده و توسط اشوگوش *ASHAVA - GHOSI* جمع آوری و تنظیم گردیده است نخست بزبان ختنی ترجمه شده و سپس بترتیب بزبانهای سغدی و پارتی و پهلوی و عربی و گرجی و ارمنی و یونانی و لاتینی و غیره درآمد . ابن بابویه و ذکریای رازی نیز از آن نام برده‌اند . بدین ترتیب افسانه بلهر و بوداسف بصورت جزئی از ادبیات پارسانمنشی شرق و غرب درآمد . در ایران داستان ابراهیم بن ادهم یعنی شاهزاده‌ئی که از تاج و تخت دست کشید تا یک زندگی مذهبی و مقدسی را در پیش گیرد ، در قالب سرگذشت بودا جلوه‌گر است . هنگامی که پادشاهان ساسانی فرمانروائی مینمودند ، مانی — از اخلاف خاندان اشکانی مذهبی را تبلیغ می‌نمود که جنگی از اصول تعلیمات مذاهب پیش مانند بودائی و مسیحی و زرتشتی بود . مانی میگفت که او تجسم بوداست و مثل بودا پیروان خویش را بدو طبقه منتخبان و شنوگان تقسیم کرد . گروه اول همانند منتخبان بودائی نیایستی تأهل اختیار میکردند و یا میبایستی از خوردن لحم خودداری نمایند و نیایستی گرد دروغ و نادرستی بگردند .

برادر شاپور اول توجه پادشاه را باین آئین جلب کرد و هرگاه شاپور در آخری — سالهای سلطنت خود از این آیین جدید دست نکشیده بود ، شاید وضع دیگری بوجود می‌آمد .

اغلب شاهنشاهان ساسانی آنچه که با هند ارتباط داشت با توجه خاص مینگریستند .  
 انوشیروان ، برزویه حکیم را در جستجوی اکسیر حیات به هند روانه کرد ولی در عوض  
 اکسیر ، برزویه حکیم ، داستانهای پنجانتر *PANCHATANTRA* یا (کلیله و دمنه)  
 را که بیش از یک هزار سال راهنمای تهذیب اخلاق مردم هند بود ، با خود سوقات با ایران  
 آورد .

این اثر نخست بزبان پهلوی ترجمه شد و سپس عبدالله بن مقفع یا دادپه پارسی ،  
 آنرا از پهلوی عبری برگردانید . این کتاب که امروز قسمتی از ادبیات جهان بشمار است  
 به بیش از شصت زبان جهان ترجمه شده است . در زبان فارسی نخست رودکی بشعر فارسی  
 درآورد . پس از آن نصراله محمد بن عبدالحمید منشی آنرا به نثر ترجمه نمود . ترجمه  
 دیگری از حسین واعظ کاشفی بنام انوار سهیلی نیز بوجود آمد . ابوالفضل (۹۵۸ - ۱۰۱۱)  
 وزیر اکبر ، پادشاه معروف هند نیز بنام عیار دانش از آن ترجمه آراست . آخرین ترجمه  
 توسط پروفیسور ایندو شکهرو در دانشگاه تهران انجام گرفت .

در پایان کار ساسانیان ، گروهی که پارسی نام گرفته اند بسوی برادران هندی خود به  
 هند پناه میبرند تا سنن و آداب کهن خود را محفوظ نگاهدارند . این مردم در غنی ساختن  
 حیات فرهنگی و اجتماعی هند سهمی بسزا دارند که بحث در این زمینه زمانی دیگر  
 می خواهد . زبان فارسی از اوایل قرن یازدهم میلادی در هند معمول گشت - زیرا در همین  
 قرن بود که زبان فارسی همراه سلطان محمود غزنوی بخاک هند راه یافت . با برقراری  
 حکومت پادشاهان مغول زبان رسمی و دولتی گشت و بمدت بیش از شصت سال موقعیت خود  
 را حفظ نمود . بیان این واقعیت که در طول این مدت آیا آثار بزبان فارسی در ایران بیشتر  
 بوجود آمد یا در هند ، کاری است بس مشکل - ولی در یک نکته نمی توان تردید داشت که  
 سهم نویسندگان و شعرای هندی ، از حیث کمیت در کلیه شعب ادبیات هم طراز با اساتید  
 ایرانی است . خدماتی که پادشاهان مغول بزبان فارسی و فرهنگ فارسی در هند نمودند ،  
 در هیچ کجای دنیا سابقه و نظیر ندارد . در روزگار اکبر پادشاه بزرگ مغول ، دو برادر  
 بسیار مقتدر و توانا ، در تمام زمینهای سیاست و فرهنگ نامبردار شدند . این دو برادر  
 یکی ابوالفضل است که مؤلف کتبی چون اکبرنامه و آیین اکبری و انشاء ابوالفضل و غیره  
 است . برادر دیگر بنام شیخ فیضی است که علاوه برداستان منظوم نل و دمن ، کتب اشعار  
 زیاد دیگری از او برجای است . برای آنکه بی بقدرت نویسندگی فیضی برده شود عرض  
 مینمایم که تفسیری بدون نقطه برقرآن کریم بنام " ساطع الالهام " نوشته است . فراموش  
 کردم که از امیر خسرو دهلوی شاعر بزرگ یاد کنم ، که در مثنوی سرودن رقیب نظامی و در

غزل و قصیده با شعرای خوب ایران هم طراز است . این دوره از حیث ترجمه شایان دقت و تحسین است بسیاری از آثار سنسکریت از جمله اوپانیشادها و پوراناها و مقداری داستانهای حماسی چون مهابهاراتا و رامایانا بزبان فارسی ترجمه شدند . ترجمه دیگری از پنجانتترا ، در همین زمان ، تحت عنوان عیار دانش ظاهر گشت . بسیاری از آثار فارسی و عربی نیز بزبان های هند ترجمه شد . اگر بخواهیم از آثار فارسی ای که در این روزگار و دوران بعد بوجود آمده اند ذکر نام کنیم ( مثنوی هفتاد من کاغذ شود ) .

هندوستان روزگاری پناهگاه شعرا و نویسندگان و دانشمندان و بزرگان ایران بوده است . دکتر تاراچند ، از دانشمندان هند که چند سال قبل بعنوان سفیر دولت هند در ایران بود میگوید : " هنر هند لطیف ترین آمیزش روح هند و ایران است " .

درباره نفوذ هند بر هنر ایران ، نکته های مبهم فراوان است ولی عکس آن یعنی اثر هنر ایران بر هنر هند کاملاً آشکار است . ستونهای آشوکا و کندهگری کتیبه بر سینه کوهها بدون شک تقلید از روش هخامنشیان است . همانطور که اشارت رفت . بعداً " روش هنسر ساسانیان ، در هنر دوران کویتا زیاد می توان یافت . چرا بدوران های دور برویم هنگامی که از هنر معماری ایران و هند ، هرچه قدر کوتاه هم سخن بمیان باشد از بنای بی همتای تاج محل ذکر نگردد - بنائی که نماینده عشق جاودانی یک امپراطور بملکه ایرانی خودش است . این بنای رویائی که همه ساله هزاران زائر و سیاح بیگانه را بسوی خود می کشاند ، بامر شاه جهان و در شهر آگره و بیاد ملکه ایرانی اش ممتاز محل ساخته شده . طراح این بنای بی نظیر ، استاد عیسی شیرازی است . آنچه از گذشته بود بعرض رسید و قطره ای از دریا بود و باز هم بقول مولوی . آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید . اما متأسفانه ماهنوز بدرستی این سرزمین اشراق و عجایب را نشناخته ایم . کشوری که در بسیاری از شئون فرهنگی ، ادبی ، مهمان نوازی ، انسانیت و ادب ، با ما وجه اشتراک فراوان دارد . در بسیاری از دبیرستانها و دانشگاههای شبه قاره زبان فارسی جزء برنامه تحصیلی است و برای هر شخص درس خوانده ولو اینکه ایران را از راه کتاب شناخته باشد و فارسی را از راه کتاب آموخته باشد ، تکلم فارسی را از افتخارات خود میداند ، در صورتی که در هیچ کدام از دانشگاههای مازبانهای سنسکریت هندی و گجراتی و یا مراآتی و یا دهها زبان دیگر هند تدریس نمی شود . همسایه دیوار بدیوار خود را نشناخته ایم و کوشش بشناختن ایشان هم نداریم ، دست نیاز بسوی غرب دراز نموده و از فرهنگ و ادب و معنویات همسایه مان غافل مانده ایم .

ما هنوز تا گور و اقبال و دهها فیلسوف و متفکر هند را نشناخته ایم و اندیشه های پر